



Fateh M. Sami

12 September 2025

ز عمای افغانستان و نیم قرن سرنوشت فاجعه بار

رهبران دیروز، پیامد های امروز

پیشگفتار

تاریخ رهبران سیاسی افغانستان در پنج دهه اخیر سرگذشتی پرماجرا، پیچیده و آکنده از عبرت هاست. بسیاری هنوز با نوستالژی یا تعصب به گذشته می نگرند و برخی از زمامداران پیشین را با ستایش یاد می کنند؛ اما واقعیت آن است که اگر آنان امروز در قید حیات می بودند، همه در آستانه پیری و مرگ قرار داشتند. آنچه برای ما و نسل های آینده اهمیت دارد، نه پرستش یا نفی کورکورانه رهبران گذشته، بلکه شناخت بی طرفانه نقش آنان در سرنوشت کشور است.

صرف نظر از این که هر جناح خود را «برحق» می دانست، حاصل کار رهبران برای مردم افغانستان چیزی جز ویرانی، مرگ و تباهی نبود. دلیل اصلی این فاجعه، به باور این قلم، آن بود که افغانستان به میدان رقابت و محرکه ابرقدرت های شرق و غرب بدل شد؛ قدرت هایی که در جنگ سرد و پس از آن، هر یک با انگیزه های انتقام تاریخی و نمایش قدرت، سهم خود را در ویرانی و بدبختی این سرزمین ایفا کردند. مردم افغانستان در نهایت طعمه این بازی های ژئوپلیتیک شدند، همان گونه که در طول تاریخ بارها تکرار شده است.

بنابراین، ضرورت ثبت و بازگویی بی طرفانه این رویدادها بیش از هر زمان دیگر احساس می شود. تاریخ نباید قربانی روایت های جانبدارانه شود. نسل های آینده باید بدانند چه کسانی در مسیر خدمت و رستگاری مردم گام برداشتند و چه کسانی کشور را به کام جنگ، فقر و وابستگی کشاندند.

اگر تا امروز نیاموخته‌ایم، اکنون باید بیاموزیم:
از خطاهای گذشتگان درس بگیریم و آن تجربه‌ها را چراغ راه آینده سازیم،
تا نسل‌های فردا دوباره در دایره باطل تاریخ گرفتار نشوند.

چهره‌های مهم سیاسی گذشته:

سردار محمد داود خان (۱۹۷۳-۱۹۷۸)

اگر زنده بود، اکنون ۱۱۶ ساله می‌بود. سردار محمد داود با کودتای ۱۹۷۳ علیه محمد ظاهرشاه به قدرت رسید و جمهوری اعلام کرد. این کودتا با خشونت همراه بود و در جریان آن شمار زیادی از نظامیان کشته شدند. سردار محمد داود خان با کودتای ۱۹۷۳ علیه ظاهرشاه به قدرت رسید و جمهوری را اعلام کرد. این کودتا بدون خون‌ریزی نبود.

در کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ (۱۹۷۸)، داودخان برای آنکه به دست کودتاچیان حزب دموکراتیک خلق اسیر نشود، با شلیک تپانچه خودکشی کرد. او پیش‌تر به فرزندش میرویس دستور داده بود که سایر اعضای خانواده را نیز به قتل برساند تا اسیر نشوند. در این رویداد خونین، تقریباً تمام اعضای خانواده‌اش کشته شدند. تنها بانو «کلالی» عمر داود، سنوی سردار داود با اصابت هفت مرمی زنده ماند و سال‌ها بعداً در آمریکا درگذشت.

اجساد سردار داود و خانواده‌اش سال‌ها پنهان ماند تا اینکه در زمان ریاست جمهوری حامد کرزی، با راهنمایی یکی از شاهدان عینی از نزدیکی زندان پلچرخی از یک گور دسته‌جمعی بیرون کشیده شد و سپس در تپه نادرخان در کنار سایر اعضای خاندان سلطنتی به خاک سپرده شد.

نورمحمد تره‌کی (۱۹۱۷-۱۹۷۹)

رهبر جناح «خلق» حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ.ا) بود. اگر زنده می‌بود، اکنون ۱۰۸ ساله می‌بود. نورمحمد تره‌کی، متولد ولسوالی ناوه ولایت غزنی، نخستین منشی عمومی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود. پس از آنکه سران جناح «پرچم» از رده‌های تصمیم‌گیری حزب و دولت کنار گذاشته شدند و به گونه «اجباری - جزایی» در سفارت‌های خارجی گماشته و تبعید شدند. بسیاری از اعضای این جناح یا به مخفیگاه‌ها پناه بردند و یا توسط دستگاه استخباراتی «کام» در زندان پلچرخی گرفتار و شکنجه شدند؛ شماری نیز جان خود را از دست دادند.

اگرچه اعضای حزب یکدیگر را به تقلید از کمونیست‌های شوروی «رفیق» یا «کامرد» خطاب می‌کردند، اما فضای بی‌اعتمادی و رقابت‌های خونین درونی حاکم بود؛ رفیق در حقیقت رقیب بود.

فرمان‌های نسنجیده حکومت، از جمله نحوه تطبیق اصلاحات ارضی، تعیین حق مهر عروسان، و راه‌اندازی شتابزده کورس‌های سوادآموزی برای زنان کلان‌سال، نه تنها با واقعیت‌های جامعه

سازگار نبود، بلکه بذر نفرت و انزجار مردم را در برابر نظام تازه به قدرت رسیده پاشید. رفتار خشن اعضای حزب در برابر مردم، قیام‌ها و شورش‌های گسترده‌ای را در نقاط مختلف کشور شعله‌ور ساخت و بحران سیاسی و اجتماعی را عمیق‌تر نمود.

او در سال ۱۹۷۹ و در سن ۶۲ سالگی توسط بالشت و به دستور شاگرد وفادارش، حفیظ‌الله امین، کشته شد. امین او را نابغه شرق می‌نامید. تره‌کی عملاً فاقد صلاحیت اجرایی بود و بیشتر نقش نمایشی داشت؛ به جز سخنان شعارگونه به زبان پشتو، اقدامات عملی و تأثیرگذاری واقعی در جامعه نداشت و طبق دستور امین در مجلس می‌نشست.

دوران تره‌کی، آغاز تراژدی خونبار در تاریخ معاصر افغانستان بود.

در چنین فضای آشفته، اختلافات درونی حزب نیز به اوج رسید. حفیظ‌الله امین که بعدها تره‌کی را به قتل رسانید، در پاسخ به پرسش خبرنگاران خارجی در مورد غیبت منشی عمومی حزب گفت:

«منشی عمومی رفیق تره کی «نابغه شرق» مریض است.»

و زمانی که دوباره پرسیده شد: «آیا خوب خواهد شد؟» با سردی پاسخ داد: «نمی‌دانم، من داکتر نیستم.»

جسد تره‌کی شبانه در قبرستانی بر بلندای قول‌آبچکان دفن شد. اما این پایان ماجرا نبود؛ مخالفان و دشمنان رژیم - که شمارشان اندک هم نبود - به دلیل کینه و نفرت از خشونت‌های بی‌رحمانه او و امین، قبرش را شکافته و با ریختن پترول و مواد سوخت، پیکرش را به آتش کشیدند.

تره‌کی نخست با بالشت دستیار وفادارش به شکلی فجیع خفه شد و سپس جسدش توسط مخالفان به آتش سوخت. چنین بود سرنوشت یکی از رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان؛ سرنوشتی که خود بازتابی از نیم قرن خونبار تاریخ این سرزمین است.

حفیظ‌الله امین (۱۹۷۹)

رئیس‌جمهور صدروزه جناح «خلق» ح.د.خ.ا بود. اگر زنده می‌بود، امروز ۹۶ ساله می‌بود. اما در سال ۱۹۷۹، در حالی که پیش‌تر توسط آشپز روسی در شوربا مسموم شده بود، با یورش نیروهای کماندوی شوروی در کاخ ریاست جمهوری، که تازه به تپه تاج‌بیک منتقل شده بود، کشته شد. جسد او در قالین پیچیده و در اطراف تپه، در مکان نامعلوم دفن گردید. نخست امین فکر می‌کرد این نیروهای اعزامی شوروی برای محافظت او وارد کابل شده‌اند، اما واقعیت چیزی متفاوت بود.

حفیظ‌الله امین کودتای نظامی علیه سردار محمد داود خان را هنگامی اجرا کرد که رهبران هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق زندانی بودند، پس از آنکه در مراسم خاک‌سپاری ترور مرموز میر اکبر خیبر، شعارهای تند و انتقام‌جویانه علیه ریاست جمهوری داود خان سر داده می‌شد. امین به دلیل فرماندهی مستقیم نیروها در نخستین ساعات صبح، به «قوماندان صبحگاهی» مشهور شد. او مسیر قدرت را برای جناح «خلق» باز کرد و نشان‌دهنده سرعت عمل و نقش محوری‌اش در سقوط داود خان بود.

ببرک کارمل (۱۹۷۹-۱۹۸۶ / ۱۹۹۴ درگذشت)

ببرک کارمل، متولد قریه کمري رهبر جناح «پرچم» حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ.ا) و مبارز ضد استبداد تاریخی بود. اگر زنده می‌بود، امروز ۹۶ ساله می‌بود. او در سال ۱۹۹۶، در تبعید و در سن ۶۷ سالگی، بر اثر سرطان در مسکو درگذشت و در حیرتان دفن شد.

اسم اصلی ببرک کارمل، به استناد اسناد تذکره وزارت داخله و گزارش یکی از نزدیکان و هم‌زمان اش سلطان شمس‌الدین، ثبت شده است. نام برادرش سلطان محمود بود که سلطان را حذف کرد بریالی تخلص گذاشت.

او در آغاز مبارزاتش نام خود را به ببرک تغییر داد و به دلیل خصلت انقلابی و عدم سازگاری با نام سلطان تخلص کارمل «یار و دوستدار» را انتخاب کرد. نام پدرشان جنرال سلطان حسین خان است که از نظامان متدین دوران شاهی بود.

کارمل از آغاز جوانی مبارز ضد استبداد بود و در تظاهرات و عضویت پارلمان با بیانیه‌های آتشین از کارگران و زحمتکشان جهان دفاع می‌کرد. پس از رسیدن به ریاست جمهوری، هیچ گونه سوءاستفاده‌ای از بیت‌المال به نفع خود و خانواده‌اش نکرد. با این حال، پس از اختلاف درون حزبی میان جناح‌های خلق و پرچم، به تبعید فرستاده شد و از معاونت حزب به سمت سفارت تنزیل مقام یافت.

پس از سقوط رژیم حفیظ‌الله امین، از تاشکند بیانیه‌ای پرشور صادر کرد و با اتحاد مجدد جناح‌های خلق و پرچم به ریاست جمهوری رسید. او هم‌زمان با ورود نیروهای ارتش شوروی به قدرت رسید و مخالفان و معاندانش او را دست نشانده شوروی می‌نامند. با وجود سوابق مبارزاتی و تلاش‌های فراوان برای همبستگی مردم، کارمل هرگز موفق به ایجاد یک افغانستان متحد و یکپارچه نشد. جنگ و بمبارت‌ها در نقاط مختلف کشور علیه مخالفین ادامه داشت .

با حمایت مستقیم شوروی‌ها بر تخت قدرت نشست و تلاش کرد با تکیه بر ارتش سرخ و حزب، کشور را کنترل کند، اما سیاست‌های او بحران‌ها و نارضایتی‌های گسترده را کاهش نداد. در دوران زعامت او ترکیب افسران نظامی از اقوام مختلف افزایش یافت. در حالیکه در تاریخ، ارتش در انحصار یک قوم و اکثر از مکاتب رحمان بابا و خوشحال خان از مردمان سرحدی انتخاب می‌شدند و بورس تحصیلی برای شان فراهم می‌شد. او نهایتاً، تحت فشار شوروی، کنار گذاشته شد و داکتر نجیب‌الله را جانشینش ساختند.

داکتر نجیب‌الله احمدزی (۱۹۸۶-۱۹۹۲ / درگذشت ۱۹۹۶)

رئیس‌جمهور جناح «پرچم» حزب دموکراتیک خلق افغانستان (ح.د.خ.ا) بود. اگر زنده می‌بود، اکنون ۷۸ ساله می‌بود .

نجیب‌الله پس از کنار گذاشتن ببرک کارمل به ریاست جمهوری رسید و با حمایت شوروی حکومت کرد. او دو بار ببرک کارمل را با کمک شوروی‌ها و دسیسه سلیمان لایق تبعید و به مسکو فرستاد. همچنین تلاش داشت برخی از فرماندهان مشهور جهادی، از جمله احمد شاه مسعود، فرمانده مقتدر شمال، را تحت کنترل خود درآورد و از میان بردارد. همان‌گونه که نادر خان پیش‌تر با مهر در قرآن

حبیب‌الله کلکانی را به دار آویخته بود، نجیب‌الله نیز با استناد به شواهد عینی از اعضای خاد، به مصالحه ملی پایبند نبود.

او تلاش زیادی برای تداوم قدرت کرد و می‌خواست با اتکای تباری و قومی جایگاه خود را حفظ کند، اما ناکام ماند. پس از سقوط حکومتش، از فرودگاه کابل نتوانست فرار کند و ناچار به دفتر سازمان ملل در کابل پناه برد. پس از چهار سال پناهندگی اجباری، طالبان تحت حمایت آی‌اس‌آی و برخلاف تمامی اصول پذیرفته‌شده بین‌المللی، او را از محوطه سازمان ملل خارج کردند.

نجیب‌الله پس از شکنجه و حشیانه، توهین و تحقیر، به همراه برادرش احمدزی به دار آویخته شد. جسد او با برادرش احمدزی تا چند روز در جلو ارگ آویزان بود و آثار سوختگی سگرت بر بدنش دیده می‌شد. پس از سقوط حکومت او، بحران‌ها و رقابت‌های داخلی در کشور همچنان ادامه یافت.

پروفسور صبغت‌الله مجددی (۱۹۹۲ / درگذشت ۲۰۱۹)

صبغت‌الله مجددی، رهبر راست‌گرای اخوانی‌ها و «جبهه آزادی ملی افغانستان»، اگر زنده بود، امروز ۹۶ ساله می‌شد؛ اما در سال ۲۰۱۹ در سن ۹۳ سالگی درگذشت. او اولین شخصی بود که جهاد علیه حضور و اشغال شوروی را اعلان کرد.

پس از سقوط رژیم دکتر نجیب‌الله، مجددی به‌عنوان رئیس دولت موقت زمام امور را در دست گرفت. در اولین اقدام، ذخایر سیلوهای مرکزی را تخلیه و به بازار عرضه کرد، اقدامی که در ابتدا موجب شادی مردم و کاهش قیمت مواد غذایی شد. مردم ساده‌لوح تصور می‌کردند با ورود مجاهدین، ارزانی و فراوانی در کابل افزایش خواهد یافت و روزگارشان بهتر خواهد شد. اما دیری نگذشت که محتکران با استفاده از فرصت، مواد را از بازار جمع کردند و احتکار کردند؛ قیمت‌ها دوباره افزایش یافت و کمبود خوراکه و بحران در شهرهای کشور به خصوص در کابل پدید آمد.

با وجود تلاش‌ها، مجددی تجربه کافی در اداره کشور نداشت و اداره کشور را با امامت مسجد خلط کرده بود. در اواخر عمر همچنان در اندیشه قدرت بود و حتی به عبدالرشید دوستم لقب «خالد بن ولید» داد. این رویکرد نشان می‌دهد که برخی رهبران برای حفظ و تداوم قدرت، تلاش می‌کردند از چهره‌های تاریخی و مذهبی مانند «عمر فاروق» و «خالد بن ولید» چهره‌های ایدئال بسازند تا مشروعیت سیاسی خود را با رنگ دینی تقویت کنند.

پروفسور استاد برهان‌الدین ربانی :

رهبر جمعیت اسلامی افغانستان؛ اگر زنده می‌بود، امروز ۸۵ ساله می‌بود؛ اما در سال ۲۰۱۱ در منزلش توسط افراد انتحاری طالبان به سن ۷۱، سالکی به قتل رسید.

طبق گزارش‌های مردمی، این ترور با توطئه مستقیم حامد کرزی و همراهی معصوم استانکزی که فعلا در استرلیا پناهنده و فراری شده سازماندهی شده بود. او در ایران بود و حامد کرزی او را به کابل دعوت کرد تا با نماینده نامنهاد صلح طالبان مذاکره کند.

پس از ترور، کرزی استاد ربانی را «شهید صلح» اعلام کرد و پسرش صلاح‌الدین ربانی را که هیچ تجربه سیاسی نداشت، به وزارت خارجه گماشت.

استاد ربانی و مذاکرات بن: وقتی نام کنفرانس بن به میان می‌آید، ذهن‌ها بیشتر به تشکیل حکومت موقت حامد کرزی معطوف می‌شود. اما یکی از مهم‌ترین و کمتر گفته‌شده‌ترین ابعاد این مذاکرات، نقش و جایگاه استاد برهان‌الدین ربانی، رئیس‌جمهور وقت افغانستان بود. در آن روزها، دولت اسلامی افغانستان به رهبری استاد ربانی هنوز مشروعیت بین‌المللی داشت و از سوی سازمان ملل و اکثریت کشورهای جهان به رسمیت شناخته می‌شد. با این وجود، نمایندگان اعزامی جمعیت اسلامی، برخلاف انتظار، به‌جای مشورت و هماهنگی با رئیس‌جمهور قانونی کشور، مسیر دیگری را در پیش گرفتند.

هیأت اعزامی متشکل از **عبدالله عبدالله، محمد یونس قانونی و محمد قسیم فهیم** - اعضای برجسته شورای نظار جمعیت اسلامی - مأموریت داشتند در مورد تصمیمات کنفرانس با استاد ربانی، رئیس‌جمهور وقت و قانونی کشور، مشورت کنند. اما آنان نه‌تنها به هدایت استاد ربانی توجه نکردند، بلکه او را در شمال کشور مانند گروگان در دست نیروهای خود نگه داشتند و اجازه ندادند که به کابل حرکت کند. در این مدت، استاد ربانی با تهدید، فشار و حتی اهانت روبه‌رو شد.

اصرار استاد ربانی و مشاوران نزدیکش بر این بود که هر نوع فیصله درباره آینده افغانستان باید در کابل، مرکز قدرت و مشروعیت سیاسی کشور، صورت گیرد. اما هیأت اعزامی به‌جای رعایت این اصل، در پی کسب امتیاز برای خودشان در حکومت موقت حامد کرزی بودند. آنان در واقع به نمایندگی از پنجشیر و برای منافع شخصی و منطقه‌ای خویش وارد معامله شدند و از امتیازات مالی، مادی و کرسی‌های دولتی برخوردار گشتند. اکثر این افراد از ولایت پنجشیر بودند و همین انحصارطلبی سبب شد تا سایر مردمان شمال کشور از آنان آزاده و دلگیر شوند.

این رفتار، نخستین تکانه محسوس و آشکار در مسیر ایجاد شکاف میان اعضای جمعیت اسلامی بود. بدبینی و کدورت در میان دیگر اقوام و ولایات شمال نسبت به انحصارطلبی پنجشیری هار پدید آمد؛ شکافی که در تاریخ معاصر افغانستان همواره در رژیم‌های مختلف - چه راست‌گرا و چه چپ‌گرا - تکرار شده است. این بار نیز چنین انشعاب و ضعف درونی، دستمایه‌ای برای دسایس زیرکانه حامد کرزی و پس از او اشرف غنی شد تا به تدریج جمعیت اسلامی را از درون تضعیف و اعضای آن را منزوی کنند.

در حقیقت، کنفرانس بن نه‌تنها سرنوشت قدرت در افغانستان را تغییر داد، بلکه نقطه آغاز افول وحدت و اقتدار جمعیت اسلامی نیز بود.

احمدشاه مسعود (۱۹۵۳-۲۰۰۱)

احمدشاه مسعود، فرمانده پرآوازه مقاومت ضد شوروی، اگر زنده بود، امروز ۷۲ ساله می‌شد؛ اما در سپتامبر ۲۰۰۱، در سن ۴۸ سالگی توسط عوامل انتحاری القاعده و همدستان داخلی ترور شد. بسیاری از یاران نزدیکش پس از اشغال افغانستان توسط آمریکا، در کنار نظام‌های وابسته به سیا قرار گرفتند، ثروت اندوختند و امروز همان افراد دوباره با چشم طمع به غرب می‌نگرند.

احمدشاه مسعود از سوی حامد کرزی به عنوان قهرمان ملی پیشنهاد شد اما واژه قهرمان ملی اعتبار سرتاسری نیافت و هر گروه قهرمان خود را دارد، که این حقیقت تلخ تاریخ است. کرزی برای تداوم قدرت از ترفند های عوام فریبانه و اعطای القاب میان تهی استفاده می کرد. لقب رتبه مارشالی به فهیم قسیم مثال دیگر است. با استفاده ازین فریبکاری اشرف غنی هم جنرال عبد الرشید دوستم را برای اخذ رای ترک تبارها رتبه مارشالی داد اما هیچگاه در کرسی ریاست جمهوری مجال کار نیافت.

با وجود این، احمدشاه مسعود بارها هم رزمان و یاران نزدیک خود را هوشدار می داد تا از فساد و سوءاستفاده های مالی اجتناب ورزند و برای حفظ انسجام و مشروعیت حرکت مقاومت، اخلاق و پاکدستی را سرلوحه کار قرار دهند. این هشدارها در سخنان صوتی و ویدئویی او ثبت شده و نشان می دهد که او همواره به اهمیت شفافیت، عدالت و اعتماد عمومی در مدیریت جنگ و سیاست اهمیت می داد.

حامد کرزی (۲۰۰۱-۲۰۱۴)

حامد کرزی پس از کنفرانس بن و با حمایت مستقیم ایالات متحده و جامعه جهانی، و همکاری و موافقت سران جمعیت اسلامی (مانند داکتر عبدالله عبدالله، محمد قسیم فهیم و محمد یونس قانونی) به ریاست دولت موقت و سپس به ریاست جمهوری رسید. در حالی که در کانفرانس بن اکثریت رای را پروفیسور عبدالستار سیرت برده بود. کرزی اکنون ۶۷ سال دارد و در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان یکی از بحث برانگیزترین چهره ها به شمار می رود.

کرزی در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۹ با تقلب گسترده روبه رو شد؛ کمیسیون مستقل انتخابات نزدیک به یک سوم آرای او را باطل اعلام کرد. در حالی که انتظار می رفت انتخابات به دور دوم کشیده شود، عبدالله عبدالله از رقابت کنار رفت و کرزی بدون برگزاری دور دوم، رئیس جمهور اعلام شد. این ماجرا مشروعیت دولت او را به شدت زیر سؤال برد.

در دوران کرزی، فساد مالی و اداری به اوج خود رسید. خانواده و نزدیکان او، به ویژه برادرش احمد ولی کرزی، به قاچاق مواد مخدر، فساد اقتصادی و رابطه با مافیای مواد متهم بودند. در همان زمان، میلیاردها دالر کمک جامعه جهانی به جای بازسازی کشور، در جیب مقام های حکومتی و شبکه های مافیایی گم شد.

کرزی در عین حال به «طالب پروری» شهرت یافت. او بارها از طالبان با عنوان «برادران ناراضی» یاد کرد و در سخنرانی هایش از آنان دفاع می کرد. سیاست نرم او در برابر طالبان، موجب تقویت دوباره این گروه شد. بسیاری معتقدند که این رویکرد، زمینه بازگشت طالبان به صحنه سیاسی و نظامی افغانستان را فراهم کرد. (۱)

کرزی همچنین به دست داشتن در قتل برخی از رهبران سیاسی و نظامی وقت، از جمله استاد ربانی و مارشال محمد قسیم فهیم، متهم شده است؛ هرچند این اتهامات هیچگاه در سطح رسمی بررسی و اثبات نشدند.

کارنامه کرزی در مجموع با فساد، ضعف مدیریتی، تقویت طالبان و ناکامی در ساختن یک دولت ملی و پاسخگو گره خورده است. بسیاری از تحلیلگران باور دارند که او بیش از آنکه به فکر منافع ملی باشد، درگیر حفظ قدرت شخصی و رضایت قدرت های خارجی بود. (۲)

اشرف غنی احمدزی (۲۰۱۴-۲۰۲۱)

اشرف غنی احمدزی در سال ۱۹۴۹ در ولایت لوگر، از پدرانی کوچی‌پیشه و تبار احمدزی به دنیا آمد و اکنون ۷۶ سال دارد. او سال‌ها در غرب اقامت داشت و در بانک جهانی به‌عنوان مامور پایان‌رتبه و عادی فعالیت می‌کرد، نه به‌عنوان متخصص امور مالی. پس از بازگشت به افغانستان، نخست به‌عنوان وزیر مالیه برگزیده شد و سپس با حمایت آمریکا و جامعه جهانی به صحنه ریاست جمهوری رسید.

در انتخابات پرتقلب ۲۰۱۴، تنها حدود یک و نیم میلیون نفر در سطح کشور رأی دادند. سهم واقعی او بیش از ۵۰۰ هزار رأی نبود، اما با وجود آرای اندک و بحران سیاسی گسترده، با مداخله مستقیم جان کری (وزیر خارجه وقت آمریکا) توافق «حکومت وحدت ملی» شکل گرفت و غنی به‌عنوان رئیس‌جمهور معرفی شد. او در مجموع هفت سال (۲۰۱۴ تا ۲۰۲۱) در قدرت باقی ماند.

قدرت‌های که اشرف غنی را به کرسی ریاست جمهوری رساندند، او را به عنوان «متفکر دوم جهان» تبلیغ می‌کردند تا برایش اعتبار کاذب بسازند. اما گفتار، رفتار و تصمیمات او آن قدر کودکانه و دور از واقعیت بود که مردم با تمسخر می‌پرسیدند: «متفکر اول کیست؟ در چه حوزه‌ای تفکر کرده یا چه اختراع و کشفی انجام داده است؟» این لقب نه تنها بر شهرت او نیفزود، بلکه به مایه‌ای برای تمسخر و استهزاء تبدیل شد.

دوران حکومت او با تقلب انتخاباتی، فساد گسترده، استبداد سیاسی، لافزنی‌های پوچ و استفاده بی‌رویه از منابع مالی و دولتی شناخته می‌شود. اطراف او را حلقه‌ای از مشاوران وارداتی و بی‌تجربه گرفته بودند که حتی تجربه اداره یک اداره کوچک دولتی - حتی در حد یک مأمور عادی - را نداشتند. این افراد عمدتاً بر اساس وفاداری شخصی، روابط خانوادگی و ارتباط با سفارت‌های خارجی انتخاب شده بودند و او را از واقعیت‌های کشور جدا ساختند، تا جایی‌که نظام به سرعت به سقوط کشانده شد.

غنی در سخنرانی‌هایش بارها از وطن‌پرستی و مقاومت سخن می‌گفت و حتی شاه امان‌الله خان را «فراری» می‌نامید؛ اما در ۱۵ اوت ۲۰۲۱، خود به‌شکل رسواکننده‌ای از کشور گریخت و با این فرار، جمهوری افغانستان را نابود ساخت. او در حالی گریخت که حکومتش یک‌باره فروپاشید و طالبان بدون هیچ‌گونه مقاومت بر کابل مسلط شدند. (۳)

کارنامه اشرف غنی در تاریخ افغانستان با شعارهای پوچ، فساد گسترده، حلقه مشاوران ناکارآمد، و فرار رسواکننده گره خورده است. بسیاری معتقدند سقوط جمهوریت بیش از هرچیز نتیجه سیاست‌های شخصی او و تیم ضعیف اطرافش بود و این او را به یکی از بدنام‌ترین رهبران تاریخ معاصر افغانستان تبدیل کرد.

رژیم اشرف غنی با استبداد، ناکارآمدی، فساد، مشاوران نالایق و شعارهای توخالی پیوند خورده است. بسیاری معتقدند فرار او در واپسین لحظات، تاریخ سیاسی افغانستان را ملوث کرد و اعتماد مردم به رهبران جمهوری خواه را برای همیشه از بین برد. (۴)

اشرف غنی و عبدالله در صحنه سیاسی و رقابت انتخاباتی

در دوران اشغال و حضور ارتش امریکا در افغانستان، دو نفر به‌عنوان نمایندگان اصلی امریکا عمل می‌کردند: یکی حامد کرزی و دیگری اشرف غنی.

در انتخابات ریاست‌جمهوری، رقیب اصلی اشرف غنی، داکتر عبدالله عبدالله بود که مردم او را به ریشخند «دبل عبدالله» می‌نامیدند. بر اساس گزارش‌ها، عبدالله در ابتدا رأی بیشتری نسبت به غنی کسب کرده بود. او در سخنرانی‌های پرطمطراق خود با صدای بلند سوگند یاد می‌کرد که اگر «قطع قطع» هم شود، هرگز نتایج تقلبی را نمی‌پذیرد.

اما روند شمارش آرا با تقلب سازمان‌یافته همراه شد. صندوق‌هایی که قبلاً از سوی تیم‌های انتخاباتی پر شده بود - و مردم آن را به تمسخر «رأی گوسفندی» می‌نامیدند - به نتایج اضافه گردید. حتی از مناطقی که به دلیل تسلط مخالفان مسلح اصلاً انتخاباتی برگزار نشده بود، آرای ساختگی وارد صندوق‌ها شد. بدین‌گونه افزایش ساختگی آرای غنی، را آشکار ساخت که تقلب و دست کاری سازمان و دستکاری سازمان‌یافته به گونه کامل در جریان بود.

در نتیجه، دو مراسم تحلیف جداگانه برگزار شد: یکی از سوی عبدالله و دیگری از سوی اشرف غنی. هر دو خود را «رئیس‌جمهور» اعلان کردند و کشور در آستانه بحرانی عمیق قرار گرفت. برای حل این بحران، امریکا «جان کری» وزیر خارجه وقت خود را به کابل فرستاد.

جان کری در یک نمایش تحقیرآمیز، دست عبدالله را در یک دست و دست اشرف غنی را در دست دیگر گرفت و همانند داور یک مسابقه ورزشی، ناگهان دست اشرف غنی را به نشانه پیروزی بالا برد و او را رئیس‌جمهور اعلان کرد. عبدالله نیز خجالت‌زده و بی‌اختیار به مقام فرمایشی «ریاست اجراییه» - همان «ریاست صلح» تحمیلی - تن داد. این ماجرا تکرار همان رسوایی بود که در زمان انتخابات کرزی نیز اتفاق افتاده بود؛ جایی که عبدالله با وجود ادعای پیروزی، در برابر فشارها عقب نشست.

از آن پس، عبدالله با وجود شعارهای پرطمطراق و سوگندهای دروغین، نزد مردم به‌عنوان شخصی ضعیف‌النفس، بی‌اراده و معامله‌گر شناخته شد. یگانه سرمایه سیاسی او، استفاده از نام احمدشاه مسعود بود که وسیله صعودش به شهرت و قدرت شد. او در حمایت از حامد کرزی و منزوی ساختن استاد ربانی، رهبر جمعیت اسلامی، نقش بارز ایفا کرد. به همین خاطر در میان مردم به «جوکره» و «جمبوری» و شاگرد مطیع «زلمی خلیل‌زاد» معروف شد. امروز هم با ارتباطات مشکوک و حضور امن در کنار طالبان، بسیاری او را یکی از مهره‌های استخبارات خارجی می‌دانند.

اما اشرف غنی، دیگر نماینده آشکار امریکا، حتی از عبدالله نیز تحقیرآمیزتر ظاهر شد. همه به یاد دارند که در دوران ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، وقتی او به پایگاه بگرام آمد، غنی به‌جای آنکه میزبانش در قصر ریاست‌جمهوری باشد، خود با پیراهن و تنبان به دیدارش شتافت. صحنه ملاقات به اوج حقارت بدل شد:

ترامپ دست غنی را گرفت و همچون کودکی بی‌مقدار او را در صفوف سربازان آمریکایی در عقب صف تیله کرد. این عمل، بزرگ‌ترین توهین نه تنها به شخص غنی، بلکه به غرور یک ملت بود.

غنی که در برابر مردم با جیغ، فریاد و تکبر سخن می‌گفت، در برابر اربابان خارجی خوار و ذلیل بود؛ همچون روباه مکار، رام و چاپلوس. سرانجام، فرار شبانه و ذلت‌بار او نشان داد که نه شجاعت دارد، نه عزت، و نه اندکی احترام به ملت خویش.

ملا عمر (۱۹۵۲-۱۹۶۲؟ - ۲۰۱۳)، از قوم غلجایی هوتک رهبر طالبان و امیرالمؤمنین. اوبه ملا عمر کور معروف است.

از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، طالبان بخش بزرگی از افغانستان را تحت کنترل داشتند و ملا عمر به عنوان رهبر طالبان حکومتی کرد. او در زمان مرگ بین ۵۱ تا ۶۱ سال داشت و اگر زنده بود، اکنون بین ۷۳ تا ۸۳ سال سن داشت

اما رهبری او بیشتر غیررسمی و پنهانی بود و کنترل مستقیم محدودی بر اداره کشور داشت. تنها پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده عربی حکومت طالبان را به رسمیت شناختند، در حالی که اکثر کشورهای جهان و سازمان‌های بین‌المللی، از جمله سازمان ملل متحد، طالبان را به عنوان حکومت مشروع افغانستان به رسمیت نشناختند و دولت پیشین استاد ربانی را حمایت می‌کردند.

مرگ ملا عمر در ۲۰۱۳ اعلام شد و برای دو سال مخفی باقی ماند؛ حتی پس از فوت، طالبان و آی‌اس‌آی از نام او برای دو سال فرمان صادر می‌کردند. محل دفن و تاریخ دقیق مرگ نامعلوم است. بت‌های تاریخی بامیان به دستور او تخریب شد.

اداره امارت طالبان (۲۰۲۱-اکنون)

حاکمیت طالبان و نقش زعمای افغانستان در قدرت‌یابی این گروه :

طالبان، گروهی نیستند که به‌طور طبیعی از دل جامعه افغانستان برخاسته باشند؛ بلکه به‌صورت مستقیم از سوی آمریکا و برخی قدرتهای خارجی وارد ساختار قدرت شدند. در دوره‌های ریاست‌جمهوری حامد کرزی و اشرف غنی، نه‌تنها در برابر طالبان مقاومت مؤثری صورت نگرفت، بلکه با همکاری برخی حلقه‌های داخلی و خارجی، زمینه ظهور مجدد این گروه به‌طور سیستماتیک فراهم شد. بسیاری از فرماندهان و افسران شجاع که علیه طالبان می‌جنگیدند، هدف حذف فیزیکی یا حاشیه‌نشینی قرار گرفتند. این خیانت آشکار، راه را برای سقوط نظام و حاکمیت مجدد طالبان هموار ساخت. مذاکرات دوحه که به‌مدت دو سال زیر عنوان "صلح" با میانجی‌گری زلمی خلیل‌زاد نماینده آمریکا و به ریاست صلح داکتر عبدالله انجام شد، در واقع بستری برای مشروعیت‌بخشی به طالبان بود. در جریان این روند، نزدیک به ۵۰۰۰ زندانی طالب، از جمله چهره‌های خطرناک، با تصمیم آمریکایی‌ها آزاد شدند. نهایتاً این گروه بدون جنگ گسترده و تنها با سقوط تدریجی ساختار دفاعی کشور، وارد کابل شدند و قدرت را در دست گرفتند.

رهبر فعلی این گروه که با عنوان «امیرالمؤمنین» شناخته می‌شود، شخصی به‌نام ملا هیبت‌الله آخندزاده است. اما تاکنون هیچ فردی از نزدیک او را ندیده است. گزارش‌های موثق نشان می‌دهد که وی احتمالاً در سال ۲۰۱۸ در کوئته پاکستان کشته شده و فرمان‌ها در واقع از سوی سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی‌اس‌آی) صادر می‌شود. این وضعیت شباهت زیادی به دوران "غیبت" ملا عمر دارد؛ کسی که پس از مرگش، آی‌اس‌آی برای دو سال دیگر به‌نام او فرمان صادر می‌کرد. امروز نیز نام ملا هیبت‌الله تنها به‌عنوان پوششی برای تصمیمات پشت پرده مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در ساختار فعلی طالبان، قدرت میان دو جناح عمده تقسیم شده است:

گروه تحت رهبری سراج‌الدین حقانی از ولایت پکتیا،

گروه تحت رهبری ملا برادر از قندهار

این دو جناح در رقابتی بی‌امان برای تسلط بر منابع قدرت قرار دارند. رهبری نهایی، به‌طور نمادین، در دست ملا هیبت‌الله قرار دارد، اما عملاً او تنها ابزار تبلیغاتی آی‌اس‌آی محسوب می‌شود.

پس از تصرف ارگ ریاست‌جمهوری، طالبان به‌جای استقرار عدالت یا اجرای قوانین اسلامی، هزاران تن از مردان غیرپشتون را در ولایت‌های شمالی—مانند پنجشیر، بغلان، بلخ و قندوز— دستگیر، زندانی و شکنجه کردند. گزارش‌ها از شکنجه‌های جسمی، روحی و آزارهای جنسی در زندان‌های طالبان حکایت دارند.

امروز، هر عضو طالبان به‌طور هم‌زمان در نقش پولیس، قاضی و مجری حکم در خیابان‌ها، بازارها، روستاها و وسایط نقلیه شهری و شهرها ظاهر می‌شود. بازداشت‌های خودسرانه، خشونت جنسی، تجاوز، دستگیری و اختطاف دختران جوان از کوجه‌ها و جاده‌ها به یک رویه معمول تبدیل شده است.

در مناطق مرکزی افغانستان، کوچ‌های اجباری، تصاحب زمین و خانه‌های مردم، و جابه‌جایی قبایل از آن سوی مرز به شمال، بخشی از سیاست هدفمند طالبان برای تغییر بافت قومی و محو زبان و هویت اقوام بومی است.

در کنار آن، مکاتب دخترانه و مؤسسات آموزشی به‌طور سیستماتیک بسته شده‌اند. ادامه جنایات طالبان کمک رسانند که همگی در این تراژدی تاریخی شریک و مسئول‌اند. واقعیت امروز افغانستان این است که در این کشور، نه دین، نه عدالت، بلکه زور، معامله و خیانت بر سرنوشت ملت حاکم است. حکومت طالبان با وجود دریافت کمک‌های مالی و تسلیحاتی از برخی منابع، از جمله آمریکا، تاکنون از سوی سازمان ملل و کشورهای جهان به رسمیت شناخته نشده است.

پیامد این وضعیت، جامعه‌ای است سراسیمه، بی‌پناه، فقیر و بیچاره که زیر بار ظلم بی‌سابقه این گروه سفاک در حال فروپاشی است.

با این حال، تمام مسئولیت این فجایع تنها متوجه طالبان نیست. زعمای داخلی و خارجی مسوول‌اند که:

- با سکوت یا همکاری پنهان به طالبان مشروعیت بخشیدند،
- با حذف سیستماتیک فرماندهان مقاوم، راه را برای تسلط آنان باز کردند،
- و با حمایت مستقیم یا غیرمستقیم به استمرار جنایات آنان کمک کردند و عملاً شریک این فاجعه‌اند. واقعیت تلخ امروز افغانستان این است که قدرت و زور، نه دین و نه عدالت، بلکه سیاست‌های پشت پرده و خیانت زعمای بر سرنوشت ملت حاکم بوده است.

گلب‌الدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی،

متولد سال ۱۹۴۷ در ولسوالی امام‌صاحب ولایت قندوز است و اکنون ۷۸ سال دارد. او در دوران جهاد زیر حمایت مستقیم سازمان استخبارات نظامی پاکستان (آی.اس.آی) قرار داشت و به‌عنوان

یکی از جنگ‌سالاران مشهور شناخته شد. حکمتیار سیاست‌مدار و نخست‌وزیر اولین حکومت مجاهدین است که در پشاور پاکستان ساخته شد. پس از سقوط حکومت داکتر نجیب‌الله و امضای توافق‌نامه پشاور در سال ۱۹۹۲، به او سمت نخست‌وزیری داده شد، اما او به دلیل حرص سیری‌ناپذیر برای قدرت، این توافق صلح و تقسیم قدرت را نپذیرفت و درصدد حاکمیت کامل بر افغانستان برآمد. همین مخالفت او آتش جنگ‌های داخلی را شعله‌ور ساخت.

در نتیجه بمباردهای کور او بر شهر کابل، بیش از صد هزار نفر کشته و زخمی و صدها هزار خانواده بی‌خانمان شدند. خانه‌ها، مکاتب، مساجد و ساختمان‌های دولتی در آتش راکت‌های او ویران گردید. در آن زمان، او نماینده خود فرید کوهستانی را در کابل گماشته بود و از بیرون کشور شهر را به خاک و خون می‌کشید. مردم افغانستان او را عامل اصلی آغاز جنگ‌های کابل در دهه نود میلادی و ویرانی بسیاری از شهرهای کشور می‌دانند؛ زیرا شهرهای کابل، هرات، مزار شریف و قندهار بیشترین خشونت و تلفات را در جنگ‌های داخلی ناشی از او متحمل شدند.

جنایت‌های حکمتیار تنها در افغانستان محدود نماند؛ او در پاکستان نیز به ترور شخصیت‌های برجسته و روشنفکران دست زد و کسانی چون داکتر نسیم لودین، جنرال کتوازی، پروفیسور شمس‌الدین مجروح و شمار زیادی از اهل قلم و دانشمند را به قتل رساند. برای رسیدن به قدرت، با افراد و چهره‌های مختلف از جمله حفیظ‌الله امین هم‌تبار خروتی خویش، شهنواز تنی، داکتر نجیب‌الله و حتی اشرف غنی معامله کرد و تا امروز نیز عطش رسیدن به قدرت در او خاموش نشده است.

تا جایی که دیده و شنیده شده، مردم افغانستان با صدای یک ملت زخمی و با قلب‌های داغدار، گلبدین حکمتیار، ملقب به «راکتیار»، را به‌عنوان یکی از منفورترین چهره‌های تاریخ معاصر کشور نفرین می‌نگرند. می‌گویند: او نه رهبر است و نه مجاهد، بلکه قاتل مردم کابل، ویرانگر وطن و مزدور بیگانه‌ها شمرده می‌شود. نام او برای همیشه در حافظه جمعی ملت ما با لعنت، ننگ و خیانت همراه خواهد بود.

مردم کابل و همه بازماندگان جنگ بارها با ناله فریاد زده‌اند:

ای حکمتیار راکتیار!

- تو قاتل نسل‌ها هستی.
- تو خائن به وطن هستی.
- تو لکه ننگی در تاریخ افغانستان هستی.

نویسنده: فاتح محمد سامع

پژوهشگر بی طرف و آکادمیک

Videos:

(۱)

https://m.facebook.com/story.php?story_fbid=pfbid0goEusXe8WkrNKdgVLKRJt81Kd8335HfB33inMB4tQtmJYNagAsEhSW9zpRC6KBiI&id=100044270362195

(۲)

<https://www.facebook.com/share/p/1AcKE5HGeA/?mibextid=wwXlfr>

(۳)

https://m.facebook.com/story.php?story_fbid=pfbid02mnkoepBc2F8RCsyWcmNvmaQMaxmRJDMoWAJILB595bMGybUFruqsU4LBzAg6jvFal&id=61573946732574

(۴)

https://m.facebook.com/story.php?story_fbid=pfbid0PB9HdziVjgp1Hy4w3dn8KmpbsZ7sRbNFmMdadQbeTU67wED1Dt4eEdXpAfdNnxqql&id=100046824767272